

گزارش یک روز در مجلس شورای اسلامی از این منظر؛

ماجرای نیمروز در بهارستان



در باوقایی / گروه پارلمانی
daryavafaei@yahoo.com

برای خبرنگار جماعت یکسای از روزهای خوب کاری، روزی است که از لحظه خارج شدن از منزل تا زمان بازگشتش بتواند حامل اخبار واقعا خوش و نه کلیشه‌ای، برای مردم باشد، اما غالباً چنین آرزویی محال است خصوصاً اینکه حوزه آن فعالیت سیستم‌های کلان تصمیم‌گیر مثل مجلس و اینها باشد. آنچه در ادامه می‌خوانید ماجرای نیم روزی از حواشی بهارستان و بهارستان نشین‌های خودمان است.

روز / خارجی / ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه صبح (میدان بهارستان، خیابان مصطفی خمینی، خیابان مجاهدین)

آخر ایستگاه است، تندیس بزرگ آیت‌الله مدرس درمیدان بهارستان که با دست به ساختمان مجلس شورای اسلامی اشاره دارد را می‌توان از پشت شیشه‌های غبارآلود اتوبوس دید. صدای غرغر راننده اتوبوس از نخوادن دکل و خرچش، ترکیدن ناگهانی لاستیک سمت مسافر و همه‌همه مسافران، ملودی نازیبایی را در همین ابتدای صبح در ذهن‌ت بالا و پایین می‌برد. با سالم و صلاوات‌راهی برای خروج پیدای کنی و تصویر اتوبوس زرد رنگ که حالا شباهت بیشتری به سسکته زده‌ها پیدا کرده را با هیبت باشکوه آیت‌الله، در لایه‌لای افکار ت با یگانی می‌کنی و راهی ادامه مسیر می‌شوی.

برای عبور از خیابان مشرف به این میدان یعنی مصطفی خمینی، یا باید القبای آکروبات را بدانی یا تجربه «تیتور اسمیت» بازی را داشته باشی، نبود چراغ خطر زحمت چند ثانیه توقف را برای رانندگان کم کرده است. البته در مواقعی که قرار است مقامات به این محدوده آمد و شد داشته باشند یا خیال راحت‌تری می‌توانی طول و عرض این خیابان را طی کنی. در آن سوی میدان، وجود چهار کیوسک نگهدارنده نیم‌ضلع ساختمان مجلس و قدم‌های استوار لباس خاکی‌ها و لباس سبزه‌ها، صلابت بخش بهارستان است. «خسته نباشید» هر هگدزی را پاسخ می‌دهند و کمی جدی‌تر تذکر می‌دهند «فیلم و عکس ممنوع»... صدای گوش‌نواز گیتار از آن سوی خیابان، مقابل ورودی ایستگاه مترو بهارستان اندکی فضا را تلطیف کرده است. جوانکی با تهریش مشکی، موهایی که اتفاقاً دماسی نیست و وقتی از حال و اوضاعش می‌پرسی، با بی‌تفاوتی نگاهی به هیبت ساختمان مجلس می‌اندازد و می‌گوید «مدرک و دانشگاه که به دردم نخورد. باز هم دست مردم درد نکند، لقمه بخور و نمیری در می‌آورم»... کمی جلوتر یعنی دقیقاً کنار دوساختمان وزارت ارشاد و برنامه بودجه، بازار گرمی خاتم جوانی جلب توجه می‌کند که سعی دارد تعداد بیشتری از نان شیرمال و کلوچه‌هایش را بفروشد. این تصاویر که حالا اشاره دست آیت‌الله مدرس را معنادار تر می‌کند، در دست پیاپی‌های مقابل ورودی اصلی ادامه دارد... در دست

کنار دیوارهای بتونی مجلس، صف عریض و طویل کارگران پلاکاردها به دست سلول‌های خاکستری مغز را فعال تر می‌کند، اما به قول دوستی اگر دست به ریکورد و مصاحبه بیری مسئولیتش با خودت است و دیگری هیچ.

روز / خارجی / ساعت ۸ و ۱۵ دقیقه صبح (محوطه مجلس، ورودی‌های ۴، ۱۲، ۳۴)

پس از تحویل لوازم ممنوعه از جمله تلفن همراه و انواع خوراکی به واحد تحویل‌داری آن سوی خیابان، می‌توانی از ورودی‌های ۱ تا ۴ عبور و سپس به ساختمان اصلی وارد شوی. سال‌های سال هم که پرسنل، کارمند و خبرنگار مجلس شورای اسلامی باشی همچنان باید با دقت توسط چهار ایستگاه کنترل نظامی، مورد بازرسی قرار بگیری. این سختگیری‌ها از آن جهت است که حتی پشه هم نتواند مخل امنیت خانه ملت شود چه رسد به داعش و دشمن... برای دقایقی تماشای ساختمان عریض و طویل در حال احداث دفاتر نمایندگان در آن طرف محوطه باعث می‌شود یک لحظه گام‌هایت با گوشت‌های له شده و آویزان از لاشه آن پرند خاکستری رنگ که دقایقی قبل در آسمان بهارستان چرخ می‌زد،

برخورد کند. سبیل‌های خونین گربه چاق و چله که با عبور هر عابری خودش را لایه‌لای شمشادها پنهان می‌کند، آخرین ضربه کاری برای فرورختن روح و روانت است. اما لحظاتی بعد، در سالن آخرین ایستگاه بازرسی، دیدن چهره متبسم مسئولان ارائه کارت تردد خبرنگاران مانع از دست رفتن انرژی صبحگاهی می‌شود. دقایقی نمی‌گذرد که سالم و صبح‌بخیر یکی از پرسنل قدیمی، جورا از یکنواختی درمی‌آورد. عموچان صدایش می‌زند، مسئول واحد تلفن در

در صحن علنی
صدای به صدا نمی‌رسد.
از این بالا یعنی جایگاه
خبرنگاران تقریباً همه موارد
قابل رصد است. نماینده‌ای
در حال قرائت نطق پیش
از دستور است. تعدادی از
نمایندگان در گوشه‌ای از
صحن مشغول
گپ و گفتند

کریدور اصلی «خبرنگاران و نمایندگان» است. حدوداً ۴۰ سال از عمر کاریش در مجلس سپری می‌شود. ادوار مختلف را تجربه کرده و خاطر اتش از زمان آیت‌الله خامنه‌ای که روزگاری نماینده بوده همچنین آیت‌الله هاشمی و دخترش فائزه که دختر بچه‌ای هشت ساله بوده و بعضاً همراه پدرش به صحن می‌آمده شنیدنی است... تأثیر غذای سالم و ورزش را می‌توان از ریز، یک‌دست سفید، عینک گرد قاب تهرای، صدایی که نیاز به بلندگو و ادیت ندارد و لیختندی که با خطوط چهره‌اش عجین شده از وی شخصیتی کارزماتیک ساخته است. انگیزه‌ات برای شروع یک روز کاری دیگر با شنیدن شیرین گفتاری‌های عموچان با آن لهجه غلیظ تهرانی‌ش دوچندان می‌شود. با دزن کارت از آخرین گیت ورودی چهار رد شده و وارد حیاط بعدی می‌شوی. لباس خاکی‌ها با اسلحه شانه‌ای و کلت دائماً در حال مراقبت و آمد و شد هستند.

روز / داخلی / ساعت ۸ و ۴۰ دقیقه (سالن همکف، طبقه اول، کریدور خبرنگاران و امور اخبار)

همچنان برای ورود به هر بخش باید از گیت‌های

الکترونیکی رد شوی. یک مأمور هم در کنار هر کدام مستقر است. معمولاً مه‌ل‌های سبزرنگ لابی، خالی از ارباب رجوع نیست. پوشش‌ها به گونه‌ای است که تشخیص پرسنل و بعضاً مراجعان با نمایندگان اندکی سخت صورت می‌گیرد. کت و شلوار نوک مدادی و سورمه‌ای و گاه‌ها حتی رنگ و مدل کفش‌ها هم شبیه به یکدیگر است. بنده خدا یکی از مراجعان که می‌گفت از سیستان و بلوچستان آمده بعد از دقایقی توضیح و درخواست تازه متوجه شد که طرف مقابلش هم یک ارباب رجوع است. البته از محتوای صحبت‌ها نیز می‌توان متوجه شد که کدام نماینده است و کدام نیست. با پله‌ها به سمت طبقه اول بروی سریع‌تر از آسانسور می‌رسی. نوشته‌های تابلو هوشمند نصب شده در ورودی کریدور، باز هم حاوی پیام تسلیت به یکی دیگر از نمایندگان است. خوشبختانه برای این ورودی و ورودی صحن به حضور دو مأمور نظامی کفایت شده و کار تک‌قابل رویت باشد کفایت. تعدادی از خبرنگاران خانه‌ملت و خبرگزاری‌ها کارشان را از همان هفت و نیم صبح شروع کرده‌اند. در این ساعت به ندرت اعضای کمیسیون‌ها را می‌بینی که برای مصاحبه در خارج از گود صحن حاضر شوند مگر اینکه قانون جدیدی به تصویب رسیده باشد و بخواهند برای توضیحش در مقابل دوربین شبکه‌های مختلف خبری و سپس رسانه‌های مکتوب را بگیرند.

روز / داخلی / ساعت ۸ و ۵۵ دقیقه (صحن علنی مجلس)

در صحن علنی صدا به صدا نمی‌رسد. از این بالا یعنی جایگاه خبرنگاران تقریباً همه موارد قابل رصد است. نماینده‌ای در حال قرائت نطق پیش از دستور است. تعدادی از نمایندگان در گوشه‌ای از صحن مشغول گپ و گفتند. عده‌ای در مقابل جایگاه سرهایشان در هم فرو رفته و متفکرانه گرم بر نامه‌ریزی هستند. چند نفری کاغذ به دست بدو یا از این طرف صحن به آن طرف در حال جمع‌آوری و توجیه موافقت با طرح و پیشنهاداتشان هستند. آن بالا در جایگاه هیئت رئیسه جمع‌ی دیگر از نمایندگان اطراف لاریجانی حلقه زده‌اند و سخت مشغول چک و چانه‌زنی‌های همیشگی، برخی نمایندگان هم که منضبط ترند صدنلی‌هایشان را ترک نکرده و با آرامش سرد لاک تلفن‌های همراهشان لحظاتی لبخند می‌زند و گاهی زمزمه‌ای می‌کنند و خلاصه همان‌گونه که چایشان را نیز هم می‌زند هر چند دقیقه یکبار نگاهی به ناطق انداخته و درواکنش به نطقش می‌گویند «احسن»... برخی هم البته نه راه می‌روند، نه سرشان در تلفن همراه است نه جای و تنقلات می‌خورند و نه به خاطر نگاه حزبی خود سعی

در برهم‌زدن صحبت‌های ناطق دارند. تمام حواسشان به کلمه کلمه نطق پیش از دستور است.

ساعاتی بعد نوبت به رأی‌گیری می‌رسد. آن سناریو همچنان ادامه دارد تا جایی که رئیس جلسه مجبور می‌شود این بار با صدای اندکی بلندتر تذکر دهد «آقا، شلوغ نکن»... آقای... لطفاً برو سر جای بنشین»... «لطفاً همه نمایندگان در رأی‌گیری مشارکت کنند»... «آقا مگه باشما نیستم»... «اتاق فرمان لطفاً میکروفون نمایند»... را خاموش کنید»... «اون وسط چه خبره»، «ای بابا، لطفاً شلوغ نکنید»... و چند ثانیه بعد «تصویب شد، پایان رأی‌گیری...»... جملاتی که اگر یک روز در فضای صحن طنین‌انداز نشود تعجبی است. در این لحظات واکنش یکی دو نفر که تا نیمه‌ها از جایشان بلند شده و دست‌هایشان را به اشاره تکان می‌دهند جلب توجه است تمام حجم صدایشان را در گلو می‌اندازند تا واژه‌ای ناشنیده باقی نماند، خطاب به ریاست جلسه «آقای دکتر شما خودتان اجازه نمی‌دهید ما حرف بزنیم، اصلاً به صحبت‌های ما گوش نمی‌دهید. مردم در حوزه‌های انتخاباتیمان از ما گلایه دارند. به ما می‌گویند پس دارید در مجلس چکار می‌کنید»... بعد در همان حال عده‌ای در این سوی صحن به نشانه تأیید سرشان را پایین و بالا می‌برند. علی‌لاریجانی با لحنی ملایم پاسخ می‌دهد «خب حالا شما بر اعباتان مسلط باشید، همه ما در اینجا برای رفع مشکلات مردم جمع شدیم».

این بالا در جایگاه خبرنگاران اما تمام حواس‌ها جمع است مباد جزئیاتی از قلم بیفتد. ریز و درشت اخبار و مصوبات و اصلاحیه‌ها به سرعت نورد در خروجی خبرگزاری‌ها قرار می‌گیرد. بازار مصاحبه با روسا، سخت‌گیری‌های هیئت رئیسه، اعضا کمیسیون‌ها و... حسابی گرم است. احساس رضایت را می‌توان از لبخند غرورآمیز مسئولان امور اخبار مجلس و روابط عمومی متوجه شد.

صدای خوش‌آمدید و معرفی گروه میهمانان فلان نماینده، از تریبون هیئت رئیسه به گوش می‌رسد. به ترتیب در قسمت میهمانان، مستقر می‌شوند. گرفتن عکس‌های سلفی با صحن و سرای مجلس شورای اسلامی در یوزیشن‌های مختلف و هیجان‌اتشان از دیدار نزدیک بسا نمایندگان و البته در گوشه‌ی حرف‌زدن‌های برخی نمایندگان با بعضی خبرنگاران که «جلوی میهمان‌ها نیز از من مصاحبه بگیرید» و غس علی‌هذه. خود حدیث مجمل دیگری است که در این مقال نمی‌گنجد.

عراق‌به‌های ساعت وقت حضور در کریدور نمایندگان و خبرنگاران را نشان می‌دهد. در این قسمت مصاحبه‌های بیشتری می‌توان انجام داد.

روز / داخلی / ساعت ۱۱ و ۵۰ دقیقه (کریدور نمایندگان و خبرنگاران)

پایه‌های دوربین عکاسی و فیلمبرداری یکی یکی در گوشه گوشه کریدور کاشته می‌شود. صدای عموچان در فضا پیچیده «آقای... نماینده برو جرد درب ورودی»... «آقای... نماینده آستانه سالن مصاحبه حتی در ترافیک پیچ‌هایش، با همان نشاط اولیه صبحگاهی سوال همه مراجعان را پاسخ می‌دهد. در این کریدور هم تقریباً هیچ خبرنگاری بیکار نیست، مصاحبه

خوشبختانه اکثر
نمایندگان در حضور
برای مصاحبه‌های خبری
مضایقه نمی‌کنند، اما کاش
در کنار همه صحبت‌ها و
پاسکاری‌هایشان، به این
سوال که «آیا خبرویژه و
خوشی برای مردم دارید؟»
پاسخ نمی‌دادند «نه متأسفانه
خبر خوشی
نداریم»

پشت مصاحبه، جلوتر می‌روی و منتظر می‌مانی تا صحبت نمایند... با مسئول دفترش تمام شود. ارباب رجوعی که البته از آن کت و شلوار سورمه‌ای‌ها نیست جلو آمده و درخواستی را مبنی بر رسیدگی به وضعیت شیلات و کشتیرانی به وی اعلام می‌کند. درخواستش از سمت نماینده بدون واکنش می‌ماند. مجدداً موضوع مطرح می‌شود و نماینده صرفاً به یک لبخند بسنده می‌کند. گره‌اخم مراجعه‌کننده محکم‌تر شده می‌پرسد «این همه راه‌نیامدم که شما فقط خنده تحویلم بدهید لطفاً بگویید در این وضعیت کساد بازار تکلیف‌مان چیست؟» و در همان حال به نماینده نزدیک‌تر می‌شود تا برگه درخواستش را نیز به او بدهد. در چشم برهم‌زدنی یقه کاپشنش در دست نماینده قرار گرفته و دوگام به عقب بر می‌شود. در همان حالت خطاب به ارباب رجوعش پاسخ می‌دهد «آقای من چه نمی‌دانم چکار کنید. مگر شهرتان فقط من یک نماینده دارم؟»... بلافاصله مسئول دفتر ادامه صحبتش را قطع کرده و می‌گوید «ببخشید دکتر خبرنگاران منتظر انجام مصاحبه باشما هستند»... مراجعه‌کننده لباسش را مرتب کرده و در حالی که سعی می‌کند شرم و بغض صورتش را پنهان کند می‌گوید «هم خدا دید و هم امروز هم روز کاری چندان دلچسپی نبود.

از کریدور خارج می‌شود. خوشبختانه اکثر نمایندگان در حضور برای مصاحبه‌های خبری مضایقه نمی‌کنند، اما کاش در کنار همه صحبت‌ها و پاسکاری‌هایشان، به این سوال که «آیا خبرویژه و خوشی برای مردم دارید؟» پاسخ نمی‌دادند «نه متأسفانه خبر خوشی نداریم».

کمی آن طرف‌تر نمایندگانی که میهمان و ارباب رجوع دارند در حالی که نامه‌های درخواستشان را می‌گیرند آن‌ها را به صرف ناهار و پذیرایی دعوت کرده و راهی سالن غذاخوری می‌شوند. خوشبختانه اکثر نمایندگان تا آخرین دقایق پاسخگوی خبرنگاران و ارباب رجوع‌هایشان هستند به طوری که گذشت زمان و پایان وقت مصاحبه را متوجه نمی‌شوی تا اینکه با صدای تذکر مأمور سالن به سمت خروجی هدایت می‌شوی.

روز / داخلی / ساعت ۱۳ و ۴۰ دقیقه (سالن همکف، زیرزمین غذاخوری)

هر چند در بر سده‌ای، اما فیش غذایت محفوظ است. در بین همکاران و بعضی پرسنل مجلس به «عمو فیشی» معروف است. انگار گره‌اخم‌هایش را به چهره‌اش دوخته‌اند، اما سعی می‌کند مهربانیش را به سرعت در کارش نشان دهد. در دو سالن کوچک غذاخوری نیز تحلیل دیده‌ها و شنیده‌ها چاشنی غذاخوردن خبرنگاران است، اما مشتاقی بدانی چرا غذاخوری نمایندگان با خبرنگاران جد است. این‌گونه گفته می‌شود که «از زمان انتشار ماجرای غذاهای متنوع و میوه‌های پذیرایی نماینده‌ها در محافل رسمی و غیررسمی، به اصطلاح سفره‌هایشان را جدا کردند»... اما گفته می‌شود که «لاغر...» مجدداً طبقه اول یعنی کریدور امور اخبار و رسانه‌ها همچنان پررهایه‌وست. خبرنگاران خانه ملت و خبرگزاری‌ها گاه‌ها تا پنج بعدازظهر مشغول دریافت و بازگذاری اخبار لحظه به لحظه هستند.

روز / خارجی / ساعت ۱۵ (محوطه مجلس، خیابان مجاهدین، مقابل ساختمان بهارستان)

پس از طی کردن همان مراحل اولیه عبور از گیت‌ها به آخرین حیاط بهارستان می‌رسی. گفت‌وگوهای ارباب رجوع‌هایی که در حال تردد هستند توجه تو را جلب می‌کند. به علمک برق وسط حیاط تکیه داده موهایی جو گندمیش را مرتب می‌کند، تسبیح دانه درشتش را در جیبش گذاشته و روبه دو نفر دیگر که آن‌ها نیز همسن و سال خودش هستند می‌گوید «از صبح تا الان صبر کردم باز هم منتظر ممانیم شاید بتوانیم خودش را ببینیم»... آخر مسئول دفترش که جواب درست حسایی نداد. مرتب می‌گویند بروید مجلس حتماً تا آن راه می‌افتد. این هم مجلس، نماینده ما کجاست. خودش که موبایلش را جواب نمی‌دهد هیچ اصلاً نمی‌آید دو کلام حرف‌مان را بشنود».

آن طرف‌تر کنار باغچه، زوجی با چند پوشه و برگه در دست، نگاهشان به درب ورودی دوخته شده است. مرد جوان این یا آن باشد در حالی که برگه‌ها را لای پوشه زرد رنگ می‌گذارد می‌گوید «۱۲ ساعت راه کوفته‌ام آمده‌ام اینجا بیکه از نزدیک به دردمان برسند تازه می‌گویند بروید هفته بعد بیایید»... همسرش بلافاصله جواب می‌دهد «اصلاً اینجا تکان نمی‌خورم، می‌مانم تا بالاخره یک نفر جواب درست و حسابی به ما بدهد» و همان جا کنار بوته گل صورتی می‌نشیند. نزدیک درب خروجی، اما دوسه نفر دیگر از مراجعان خوشحال به نظر می‌رسند صحبت‌هایشان شنیده می‌شود که می‌گویند «واقعاً خبر ابرایش خوش بخواهد به این می‌گویند نماینده، چشم‌هایش از خستگی باز نمی‌شد بنده خدا رنگش پریده بسود، اما دیدید چطور دنبال کارمان را گرفت. خدا خیرش بدهد»... آخرین ایستگاه بازرسی را این بار بدون معطلی رد کرده و وارد خیابان می‌شوی. گروه دیگری از تحصن کنندگان مقابل مجلس شورای اسلامی ایستاده‌اند و بدون اینکه شعاری بدهند پلاکاردهای حاوی «رخالت خجالت» و «پول‌هایمان کو؟» را بالای سرشان گرفته‌اند. در حاشیه پیاده‌رو نیز پیرزن میانسالی بساط لیف، سنگ‌پا، کیسه زردی و شانه‌های چوبیش را پهن کرده و از عابران تقاضای خرید دارد. امروز هم روز کاری چندان دلچسپی نبود.

